تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۵
(صص۴۵- ۵۱)

ملاحظاتی دربارهٔ جاینام «اهر» در منابع تاریخی و جغرافیایی

سروش اکبرزاده *

چکیده

اهر یکی از شهرهای استان آذربایجان شرقی است و در حال حاضر، بزرگ‌ترین شهر منطقهٔ ارسباران به حساب می‌آید. این شهر در سده‌های نخستین اسلامی از مناطق آبادان بر سر راه اردبیل به دبیل بوده‌است. آنچه فرهنگ‌نویسان در باب وجه تسمیهٔ این جاینام گفته‌اند اعتباری ندارد، ولی نکته اینجاست که در برخی از فرهنگ‌ها این شهر به‌سکون **هاء** ضبط شده‌است. نگارنده در یادداشت حاضر، کوشیده‌است شواهدی برای تلّقط این واژه از متون کهن به دست دهد.

کلیدواژه‌ها: اهر، ارسباران، جاینام‌های ایران، فرهنگ‌های فارسی

* دانشجوی دکتری انستیتوی خاورشناسی دانشگاه روسی – ارمنی (اسلاونی)، ایروان
s.akbarzade@gmail.com

اهر یکی از شهرهای استان آذربایجان شرقی و مرکز شهرستانی به همین نام است. این شهر در حال حاضر، بزرگ‌ترین شهر منطقهٔ ارسباران به حساب می‌آید و بر سر جادهٔ تبریز– آستارا در ۹۰ کیلومتری شمال شرقی تبریز قرار گرفته‌است.

در سده‌های نخستین اسلامی، اهر از شهرهای آبادان بر سر راه اردبیل به دبیل بوده‌است (ابن حوقل ۱۳۴۵: ۳۳۳/۲). مقدسی (۱۳۶۱: ۵۵۵/۲) در *احسن التقاسیم* (تألیف: ۳۵۷ ق)، سرزمین **رحاب** را به سه **بخش** یا **خوره** یعنی ارّان، ارمینیه، آذربایجان تقسیم کرده و اهر را شهری از ارمینیه دانسته‌است. وی در کنار اهر از شهرهای بدلیس، خلاط، مراغه، سلماس و اُرمیه یاد کرده‌است. در *حدودالعالم* (۱۳۶۲: ۴۱۵) اهر، قصبهٔ **میمذ/میمذ** (میمند) معرّفی شده‌است. ابن حوقل (۱۳۴۵: ۱۲۶)، سیّاح و جغرافیانویس قرن چهارم نیز ارمینیه و آذربایجان و الران (ارّان) را اقلیمی واحد به شمار آورده، ولی اهر را جزء شهرهای **آذربایجان** دانسته‌است. وی اهر و ورزقان را سرزمین ابی‌هیجاء بن روّاد می‌داند و از فراوانی درختان میوه و چشمه‌ها و باغ‌های این سرزمین سخن به میان می‌آورد. ناحیه‌ای که شهر اهر در آن واقع بوده **پیشکین** (به تلفظ امروز مشکین) نام داشته که از نام خاندانی که در قرن هشتم در این منطقه سکونت داشته‌اند اخذ شده‌است (لسترنج ۱۳۷۷: ۱۸۱). در دورهٔ صفویه، اهر به‌سببِ بارگاه شیخ شهاب‌الدّین اهری مورد توجّه شاهان صفوی قرار داشت و مدّتی نیز حاکم‌نشین قره داغ شمرده می‌شد.

دربارهٔ زبان مردم این شهر نیز با اطمینان می‌توان گفت که تا قرن هشتم هجری هیچ نشانه‌ای از غلبهٔ عنصر ترک به چشم نمی‌خورد. بنابر گفتهٔ حمدالله مستوفی (۱۳۳۶: ۹۴) در *نزهه القلوب* مردم این منطقه هنوز شافعی مذهب بوده‌اند. همین مذهب شافعی نشان‌دهندهٔ عدم غلبهٔ عنصر ترک تا این زمان است؛ چه می‌دانیم ترکان از خراسان و ماوراءالنهر وارد ایران شدند و به‌همین سبب مذهب مردم شرق ایران را که غالباً حنفی بودند پذیرفتند. پس از پراکنده شدن ترکان در نقاط مختلف ایران و رسیدن آنها به آذربایجان علاوه بر زبان ترکی، مذهب خویش را نیز که حنفی بود به ساکنان کهن منطقه تحمیل کردند (مشکور ۱۳۷۵: ۲۱۸/۱). به‌همین سبب، بررسی مذهب مردم شهرهای مختلف آذربایجان معیار خوبی برای بررسی میزان نفوذ عنصر ترک در هر شهر است. مثلاً در مورد **کلیبر** که نزدیک اهر است با آنکه به‌گفتهٔ مستوفی «مردمش از ترک

و طالش ممزوج‌اند» ولی شافعی مذهب بوده‌اند (همان جا) که همین نکته بیانگر عدم غلبهٔ عنصر ترک در این شهر بوده‌است.

آن‌چه دربارهٔ وجه تسمیهٔ اهر در فرهنگ‌ها آمده پایه و اساسی علمی ندارد و پذیرفتنی نیست. برای مثال، در فرهنگ *برهان قاطع* آمده‌است که **اهر** (به‌سکون هاء) «نام درختی هم هست که ثمر آن را **زبان گنجشک** و به عربی **لسان العصافیر** خوانند و شکوفه و بهار آن را **سنبل الکلب** خوانند» (برهان تبریزی ۱۳۴۱: ذیل واژه؛ نیز نک. محمّد پادشاه ۱۳۳۶: ذیل واژه). در صورتی که این جاینام بسیار کهن است و ارتباطی با کلمهٔ اهر در زبان عربی ندارد. ولی نکته اینجاست که در همین فرهنگ **اهر** بر وزن **بهر** ضبط شده و به بخشی از آذربایجان اطلاق شده که رودخانهٔ عظیمی دارد (نک. ادامهٔ مقاله).

در زبان فارسی ahr از ریشهٔ -ar به‌معنایِ «له کردن» و هم‌ریشهٔ **آرد** و **آرده** است و آن چنان که پیداست تنها یک بار در *تفسیر ابوالفتوح رازی* (نک. حاجی‌سیّدآقایی ۱۳۹۵: ۸۱) در برابر واژهٔ عربی **ضِرس** به کار رفته‌است. ضرس در عربی به‌معنی «دندان» (*تاج‌الاسامی* ۱۳۶۷: ۳۲۲) یا «دندان آرزو» (زمخشری ۱۳۴۲: ۱۸۲/۱) است. در *لغت‌نامهٔ* دهخدا (۱۳۷۷: ذیل واژه) یکی از معانی ضرس «دندان کرسی» ذکر شده‌است. در مجموع می‌توان چنین استنباط کرد که اهر در زبان فارسی به‌معنی «دندان آسیا» است (حاجی‌سیّدآقایی ۱۳۹۵: ۸۱-۸۲). البتّه به بیان دقیق‌تر باید گفت اهر به‌معنی «آسیا» است و از باب مجاز و با علاقهٔ ذکر کل و ارادهٔ جزء به دندان آسیا نیز اطلاق شده است. به‌هرحال این واژه از فرهنگ‌های فارسی فوت شده و بعید است با جاینام اهر ارتباطی داشته باشد.

ولی نکته‌ای که یاقوت حموی (۱۳۸۰: ۳۶۲/۱). در *معجم البلدان* دربارهٔ نام اهر متذکّر شده قابل تأمل است. وی در این باره می‌نویسد: «یکی از فصیحان آذربایجان به نام یعمر پسر حسن پسر مظفر، منشی ادیب، نگارندهٔ نامه‌های تدوین شده را دیدم که در نامه‌های خود اهر را **اهریج** می‌نامید و گمان دارم که خود نیز از آنجا می‌بود. در *حدود العالم* (۱۳۶۲: ۱۴۲) نیز اهر به‌صورتِ **اوهر** ضبط شده است و شاید بتوان بین این جاینام و واژهٔ Aurhaz-k که به‌گفتهٔ توماس آرتسرونی نامی قومی قفقازی بوده ارتباطی یافت (نک. Minorsky 1958: 98). از طرفی

در کتیبهٔ سنگی اورارتویی رازلیق سراب، هنگامی که شاه اورارتو از سرزمین‌های فتح کرده‌اش نام می‌برد به سرزمینی به نام Arhu اشاره می‌کند (همان جا) که بی‌شباهت به نام این قوم قفقازی و به تبع آن اهر نیست.

در فرهنگ‌های فارسی – به‌جز *برهان قاطع* – نام **اهر** به فتح حروف اول و دوم ضبط شده، در صورتی که به اقرب احتمالات حدّاقل تا پایان دورهٔ صفویه به فتح **الف** و سکون **هاء** و **راء** تلفّظ می‌شده‌است. البتّه در هیچ مأخذی در این باره سخن نرفته‌است و تنها از روی شواهد شعری‌ای که در ادامه می‌آید می‌توان به این نکته پی برد. جاینام اهر نخستین بار در *همایون‌نامهٔ* حکیم زَجّاجی (۱۳۸۳: ۱۲۲۱/۲) منظومه‌ای از قرن هفتم آمده‌است:

چو بر ششصد افزود گردون دو هشت — به خون اندرون چرخ گردون بگشت
ز شهر **شماخی** برون آمدند — برفتند و جویای خون آمدند
به **دربند آلان** نهادند سر — به مردی چو عنقا گشودند پر
ز نزدیک **دربند** مردی هزار — سوی شهر **اهر** آمدند از کنار

همان طور که در ابیات بالا ملاحظه می‌کنید منظور از **اهر** همان شهر اهر کنونی است؛ زیرا در کنار آن از برخی مناطق قفقاز مانند **شماخی** و **دربند آلان** سخن به میان آمده‌است. در بیت آخر **اهر** به‌ضرورت وزن باید به‌سکون **هاء** و **راء** خوانده شود وگرنه شعر از وزن ساقط می‌شود.

در *تاریخ وصّاف* (*تجزیة‌الامصار و تزجیة‌الاعصار*) شرف‌الدین عبدالله شیرازی معروف به وصّاف‌الحضره شیرازی (۱۳۴۶: ۸۳) که از کهن‌ترین منابع دربارهٔ ایلخانان مغول است و بین سال‌های ۶۹۹ تا ۷۱۶ ق تألیف شده، به چند بیت در باب قتل شمس‌الدّین محمّد جوینی[1] (صاحب دیوان) برمی‌خوریم که در این ابیات نیز **اهر** به سکون **هاء** و **راء** آمده‌است:

[1] خواجه شمس‌الدّین محمّد جوینی از شعرا، نویسندگان و وزرای بنام ایرانی است. او وزیر ایلخانان مغول و از خاندان جوینی و فرزند خواجه بهاءالدّین محمّد جوینی بود. عطاملک جوینی که برای مدت ۲۴ سال فرمانروای بغداد و عراق عرب بود، برادر او است. بسیاری از شعرا او را مدح گفته‌اند؛ از آن جمله سعدی است که چندین قصیده در مدح

خورشید ملک صاحب دیوان شرق و غرب
آن کش زمانه چاکر و گردون مرید شد
در سال **خ** چو **جیم** به **فا** گشت متّصل
زان پس که دور مدّت عمرش مدید شد
وقت نماز دیگر اندر حدود **اهر**
روز دوشنبه چهارم شعبان شهید شد

آخرین سندی که دربارهٔ تلفظ نام اهر در دست است کتاب *جامع مفیدی* تألیف محمّد مفید مستوفی بافقی (۱۳۸۵: ۱۴۱/۳) است که در فاصلهٔ سال‌های ۱۰۸۲- ۱۰۹۰ تألیف شده و از قضا در این مأخذ هم چند بیت دربارهٔ قتل شمس‌الدّین محمّد جوینی آمده که نام اهر نیز در آن درج است:

نظام عرصهٔ آفاق و صاحب دیوان
محمّد بن جوینی دُر یگانهٔ دهر
به سال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چار
به‌وقت عصر دوشنبه به رودخانهٔ **اهر**
ز دست ظلم نه از روی اختیار به‌جبر
ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر

قافیه شدن واژهٔ **اهر** با **دهر** و **قهر** مؤیّد تلفّظ این جاینام به‌سکون **هاء** است. از طرف دیگر مؤلّف این کتاب در علم جغرافیا صاحب‌نظر بوده‌است و سخن وی برای ما سند متقنی تلقی می‌شود. کتاب دیگر او با نام *مختصر مفید* نیز تنها کتاب مستقل در موضع جغرافیا در عصر صفوی است.

وی سروده است. وی به‌سبب سعایت فخرالدّین قزوینی مستوفی نزد ارغون‌خان، در چهارم شوّال سال ۶۸۳ ق در حوالی اهر به قتل رسید.

کتابنامه

ابن حوقل (۱۳۴۵)، *سفرنامه (صورة الارض)*، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

تاج‌الاسامی (۱۳۶۷)، به کوشش علی اوسط ابراهیمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

حاجی‌سیّدآقایی، اکرم (۱۳۹۵)، «دربارهٔ چهار واژه از تفسیرهای کهن (اهر، انکُر/انگُر، زار، پیچ»، *فرهنگ‌نویسی*، شمـ ۱۱، صص ۸۱- ۸۹.

حدود العالم (۱۳۶۲)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.

حکیم زجّاجی (۱۳۸۳)، *همایون‌نامه (تاریخ منظوم حکیم زجّاجی)*، به تصحیح علی پیرنیا، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حمدالله مستوفی (۱۳۳۶)، *نزهه‌القلوب*، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری.

دهخدا، علی اکبر (و همکاران) (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه* (۱۶ ج)، تهران: مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا.

زمخشری خوارزمی، محمود بن عمر (۱۳۴۲)، *پیشرو ادب یا مقدمه‌الادب* ، به کوشش محمّدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.

لسترنج، گای (۱۳۷۷)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمهٔ محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

محمّد پادشاه (متخلّص به شاد) (۱۳۳۶)، *آنندراج* (۷ ج)، تهران: کتابفروشی خیّام.

برهان تبریزی، محمّدحسین بن خلف (۱۳۴۱)، *برهان قاطع* (۵ ج)، به اهتمام محمّد معین، تهران: ابن سینا.

مستوفی بافقی، محمّد مفید (۱۳۸۵)، *جامع مفیدی*، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.

مشکور، محمّدجواد (۱۳۷۵)، *نظری به تاریخ آذربایجان* (۲ ج)، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

مقدسی، ابوعبدالله محمّد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمهٔ علینقی منزوی، تهران: کومش.

وصّاف‌الحضره شیرازی (۱۳۴۶)، *تحریر تاریخ وصّاف*، به کوشش عبدالمحمّد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

یاقوت حموی (۱۳۸۰)، *معجم البلدان*، ترجمهٔ علینقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی.

Minorsky. V. (1958), *A History of Sharvan and Darband*, Cambridge.

On the Toponym "Ahar" in Historical and Geographical Texts

Soroush Akbarzade
Russian-Armenian (*Slavonic*) *University, Yerevan*

Abstract

Ahar is a city located in the East Azerbaijan province and is currently the largest city in the Arasbārān region. During the early Islamic centuries, it was one of the cities along the route from Ardabil to Dabil. Lexicographers have not definitively explained the origin of the name Ahar, but it is noted that in some *farhangs*, the city is recorded as "Ahr". In this note, the author aims to provide evidence of the pronunciation of this name from old texts.

Keywords: Ahar, Arasbārān, Iraninan Toponymies, Persian *Farhnags*